

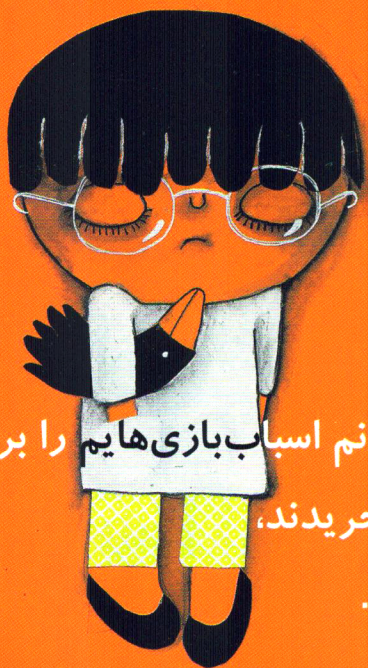
مجموعه  
قصه‌های  
ترسناک



همه

قصه و نقاشی نازنین آیگانی

سه تا بچه‌ی دیگر با مامان و باباهایشان پیش آقای فروشنده ایستاده بودند.  
آقای فروشنده به بچه گفت: کوچولو! می‌خواهی پول اسباب‌بازی‌ها را بدهی؟  
یک‌دفعه بچه، اسباب‌بازی‌ها را همان‌جا روی زمین گذاشت و دوید پیش مامان‌بزرگ.  
مامان‌بزرگ گفت: کارت تمام شد بچه؟  
بچه گفت: من اسباب‌بازی نمی‌خواهم.  
مامان‌بزرگ گفت: چرا بچه؟



بچه گفت: آخر من جلوی همه نمی‌توانم اسباب‌بازی‌هایم را بردارم!  
آن‌روز بچه و مامان‌بزرگ اسباب‌بازی نخریدند،  
چون اسباب‌بازی‌ها جلوی همه بودند.